

<https://www.pecritiue.com>

نقدی کوتاه بر نظریه‌ی وابستگی و نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری

نقد اقتصاد سیاسی
تیرماه ۱۴۰۲

کامران نیری



هدف از این نوشته ارزیابی انتقادی دو نظریه‌ی مرسوم در گرایش‌های سوسیالیستی است: مکتب وابستگی که در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۵۰ رایج بود و نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری که بیشتر از یک سده سابقه دارد و به‌عنوان یک «نظریه‌ی لنینیستی» مطرح می‌شود. این مختصر برگرفته از رساله‌ی دکترای نگارنده، «[نقش رقابت در نظریه‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری متأخر](#)» (۱۹۹۱) است و خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند برای بحث مفصل به آن رجوع کند. در این نوشته من عمدتاً به عرضه‌ی نتیجه‌گیری آن رساله می‌پردازم. در انقلاب ۱۳۵۷ بخش غالب چپ تحت تأثیر این نظریات به حمایت سیاسی مستقیم یا غیرمستقیم از جمهوری اسلامی پرداختند. «نظریه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری» و «انقلاب دو مرحله‌ای» با اتکا بر این نظریات توجیه می‌شد.

نظریه‌های وابستگی

مکتب وابستگی مجموعه‌ی از نظریه‌های «توسعه و فقدان توسعه»ی سرمایه‌داری در «جهان سوم» بود که به دنبال اضمحلال امپراتوری‌های انگلیس، فرانسه، هلند، ژاپن، پرتغال، و ایتالیا و موج انقلابات ضداستعماری عرضه و در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به‌تدریج به حاشیه رانده شدند. الیزابت دُور نقد مارکسیستی اش از این مکتب را این چنین خلاصه می‌کند.

«ویژگی همه‌ی نویسنده‌های [نظرات] وابستگی این است که آن‌ها توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی را عمدتاً تحت تأثیر نیروهای خارجی می‌دانند؛ یعنی غلبه‌ی کشورهای قدرتمندتر بر این کشورها. این امر باعث اتخاذ شیوه‌ی [تحلیلی] گردش [کالا و سرمایه] توسط این نظریه‌پردازان شده است. آنان مدعی‌اند که کاستی در توسعه ناشی از غلبه‌ی [قدرت‌های خارجی] در حوزه‌ی مبادله است، در نتیجه تحلیل نیروها و روابط تولید عمدتاً کنار گذاشته می‌شود.» (دُور ۱۹۸۳ ص ۱۸۳)

اما همه‌ی نظریه‌پردازان مکتب وابستگی «مارکسیست» نبوده‌اند. در نتیجه نقد دُور که آنان از متد ماتریالیسم تاریخی پیروی نمی‌کنند به‌جا نیست. من در پژوهش خودم بر نظریه‌ی رقابت برای ارزیابی نظریه‌های عقب‌ماندگی اقتصادی تکیه می‌کنم، زیرا در غالب نظریات اقتصادی رقابت نقش مرکزی دارد.

رساله‌ی من بررسی همه‌جانبه‌ی هشت نظریه‌پرداز برجسته دربر می‌گیرد. دبلیو. آر تورتو لوئیس (رشد با عرضه‌ی نامحدود کار)، راثول پربیش (روابط تجارت)، ارگیری امانوئل (مبادله‌ی نابرابر)، و پل باران (سرمایه‌ی انحصاری) از نظریه‌پردازان برجسته‌ی مکتب وابستگی هستند. (آنچه مابین دو پیرانتز آمده، نحوه یا عامل عقب‌ماندگی و وابستگی در نظریه است). چهار نظریه‌پرداز دیگر استفن‌هایمر (بین‌المللی‌شدن سرمایه و توسعه‌ی ناموزون)، نیکولاس کالدور (الگوی عاملیت فزون‌بار)، الکساندر گرشن کرون (تز عقب‌ماندگی نسبی)، و ارنست مندل (جست‌وجو برای سود اضافه و توسعه‌ی ناموزون) از نظریه‌پردازان برجسته توسعه سرمایه داری متأخر هستند (آن چه در درون پیرانتز آمده عامل عقب افتادگی یا عامل غلبه بر آن است). به‌نظر من و کمیته‌ی رساله‌ام، این نظریه‌پردازان نمونه‌ی قابل‌قبولی از طیف نظریات در مورد توسعه‌ی کشورهای که دیرگاه وارد بازار سرمایه‌داری جهانی شدند، به دست می‌دهند. من این کشورها را «متأخر» می‌خوانم چراکه آن‌ها پس از انسجام بازار جهانی سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم در مسیر سرمایه‌داری شدن گام گذاردند.

ارزیابی انتقادی‌ام از نظریه‌پردازان مکتب وابستگی نشان داد که درک آنان از مشکلات توسعه‌ی سرمایه‌داری کشورهای متأخر به لحاظ استفاده از نظریه‌ی «رقابت کامل» لطمه دیده، مگر در مورد لوئیس که آگاهانه از الگوی دوگانه برای تحلیل اقتصاد متأخر استفاده می‌کند. (برای بحث مفصل رجوع کنید به نیری ۱۹۹۱ صص ۴۹-۴).

نظریه‌ی رقابت کامل مکتب نئوکلاسیک، بازار «ایده‌الی» را فرض می‌کند که در آن:

- (۱) تولیدکننده‌ها و مصرف‌کننده‌ها با انگیزه‌ی به‌حداکثر رساندن سودمندی رفتار می‌کنند،
- (۲) تعداد خریدار و فروشنده آن‌قدر کثیر است که شرکت‌های سرمایه‌داری و مصرف‌کنندگان بر کمیت کالایی که خرید و فروش می‌شود نمی‌توانند اثری بگذارند،
- (۳) منابع تولید بدون مانع جابه‌جا می‌شوند به‌طوری که نرخ‌های متعدد ناممکن می‌شوند (هان و آرو نقل شده در سملر ۱۹۸۴ ص ۱۱).

«نظریه‌ی رقابت کامل هم‌چنین فرض می‌کند که شرکت‌های سرمایه‌داری در هر صنعت همه یکسان هستند و در نتیجه قیمت یکسان برای کالا[های یکسان] به معنی نرخ سود یکسان برای هر شرکت است.» (شیخ ۱۹۸۴ ص ۱۱۷). «در نتیجه تفاوت بین دستمزدها، قیمت کالاهای شرکت‌ها [در یک صنعت] به معنی شواهد وجود جهان واقعی ناکامل است.» (همانجا، ص ۱۱۸).

جای تعجب نیست که نظریه‌ی رقابت آزاد مارکس اساساً با الگوی نئوکلاسیک رقابت کامل فرق دارد. به‌نظر مارکس «پیش از اینکه ما ماهیت درونی سرمایه را درک کنیم یک تحلیل علمی از رقابت ممکن نیست.» (مارکس ۱۸۵۷ ص ۳۱۶) بنابراین رقابت توسط شرایط اجتماعی و تاریخی تعیین می‌شود و توسعه‌ی آن پیرو توسعه‌ی سرمایه به معنی یک رابطه‌ی اجتماعی است: «رقابت آزاد توسعه‌ی واقعی سرمایه است.» (همان جا ص ۶۵۰) بنابراین ظهور رقابت آزاد با فرایند انباشت اولیه‌ی سرمایه از طریق غلبه بر شرایط انحصار در جوامع پیش‌سرمایه‌داری پیوند دارد. توسعه‌ی رقابت در گرو «ایجاد ارزش صنعتی ذخیره»، سلطه‌ی واقعی سرمایه بر کار (غلبه‌ی ارزش اضافی نسبی بر ارزش اضافی مطلق)، و پیروزی سرمایه‌ی صنعتی بر سرمایه‌ی تجاری است. (مارکس ۱۸۸۵ فصل ۸ و ۹، شیخ ۱۹۷۸). رقابت نزد مارکس برآیند گسترش سرمایه - ارزش است، یعنی توسعه‌ی شرکت سرمایه‌داری. بنابراین به‌نظر مارکس رقابت با بزرگ‌تر شدن شرکت‌های سرمایه‌دار یا کم‌تر شدن تعداد آنها از بین نمی‌رود. (مارکس ۱۸۶۷ ص ۴۳۳)

نظریه‌های سرمایه‌داری انحصاری

در نتیجه عجیب است که تعداد زیادی از نظریه‌پردازان مارکسیست الگوی رقابت کامل نظریه‌ی نئوکلاسیک را در تحلیل و نظریه‌پردازی به کار برده‌اند و اغلب بدون هیچ توضیح. این امر ناشی از عدم درک تفاوت الگوی رقابت کامل و نظریه‌ی مارکس است؛ همانطور که در زیر با چند نمونه مهم نشان خواهیم داد. یک نتیجه‌ی مهم سیاسی این باور در بین سوسیالیست‌هاست که در اواخر قرن نوزدهم سرمایه‌داری دوران «مترقی رقابت» را پشت سر گذاشت و وارد «مرحله‌ی پسروی انحصاری» شده است. براین اساس است که نظریات وابستگی و امپریالیسم بنا شدند. چند نمونه‌ی مهم در مورد نظریات امپریالیسم را بررسی می‌کنم.

هیلفردینگ

جایگزینی رقابت آزاد مارکس با رقابت کامل نئوکلاسیک در نوشته‌های مارکسیستی توسط انگلس در یادداشت او در مقام ویراستار جلد سوم سرمایه (انگلس، در مارکس ۱۸۹۴ صص ۹-۵۶۸) شروع شد و توسط اثر فوق‌العاده معروف لنین/امپریالیسم: بالاترین مرحله سرمایه‌داری به‌طور وسیعی پذیرفته شد. اما سرچشمه‌ی نظری این مرحله‌بندی در ادبیات «مارکسیستی» از تاریخ سرمایه‌داری از رودلف هیلفردینگ است. هیلفردینگ، در اثر با نفوذش سرمایه‌مالی (۱۹۱۰)، تحلیل نظام مندی از تغییرات در سیر توسعه‌ی سرمایه‌داری به‌ویژه در آلمان به‌دست می‌دهد. تحلیل رقابت هدف اصلی قسمت سوم تحت عنوان «سرمایه‌ی مالی و محدودیت رقابت آزاد» است.

از نظر هیلفردینگ توسعه‌ی سرمایه‌داری به نحوی بود که جلودار رقابت می‌شد. اول، تراکم سرمایه شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ‌تری را ایجاد می‌کرد. کاهش تعداد شرکت‌ها امکان تبانی و همکاری آنان را ایجاد می‌کند. دوم، تمرکز توسط «جنبش ادغام» به ایجاد کارتل‌ها و تراست‌ها کمک می‌کند. در عین حال به‌نظر می‌رسد موانع ورود و خروج سرمایه در بین صنایع مانع هم‌سان شدن نرخ سود می‌شود. هیلفردینگ وجود نرخ‌های متفاوت سود را به معنی وجود یک اقتصاد با دو بخش، یکی رقابتی و دیگری انحصاری، تعبیر می‌کند. او انتظار داشت که بخش رقابتی هم انحصاری شود: «نتیجه‌ی نهایی این فرایند ایجاد یک کارتل همه‌شمول است.» (هیلفردینگ ۱۹۱۰، ص ۲۳۴). سرانجام منطقی این استدلال نفی نظریه‌ی ارزش کار مارکس بود:

«مکتب اقتصاد کلاسیک قیمت را جلوه‌ی سرشت آشفته‌ی تولید اجتماعی، و سطح قیمت را وابسته به بارآوری کار اجتماعی می‌دانست. اما قانون عینی قیمت تنها از طریق رقابت عمل می‌کند. اگر شرکت‌های انحصاری رقابت را حذف کنند، آنها هم‌زمان تنها وسیله‌ی عملکرد قانون عینی قیمت را سد می‌کنند. قیمت دیگر یک میزان از طریق عینی تعیین شده نخواهد بود و تبدیل به رقمی می‌شود که به نحوی اختیاری تعیین می‌گردد؛ یک پیش‌فرض در عوض یک نتیجه، مقوله‌ی ذهنی نه عینی، چیزی اختیاری و اتفاقی نه یک الزام که مستقل از اراده و آگاهی عاملین [اقتصادی] باشد. به‌نظر می‌رسد که شرکت‌های انحصاری درحالی که نظریه‌ی تراکم/سرمایه/مارکس را تأیید می‌کنند نظریه‌ی ارزش او را نقض می‌کنند. (همان‌جا ص ۲۲۸، تأکید از من است)

در سرمایه‌ی مالی، چه چیزی جایگزین قوانین فرایند توسعه‌ی سرمایه که مارکس توضیح داد می‌شود؟ هیلفردینگ باور داشت که ادغام کارتل فراگیر و دولت سرمایه‌داری منجر به «سرمایه‌داری سازمان‌یافته» می‌شود و خواهان اتخاذ سیاستی اصلاح‌طلبانه توسط سوسیال‌دموکراسی بود.

«سرمایه‌داری سازمان‌یافته یعنی جایگزینی رقابت آزاد با اصل اجتماعی تولید برنامه‌ریزی شده. وظیفه‌ی نسل کنونی سوسیال‌دموکراسی است که با توسل به دولت در ترجمان این اقتصاد که توسط سرمایه‌داران سازمان یافته و هدایت می‌شود به اقتصادی است که توسط دولت دموکراتیک هدایت می‌شود.» (هیلفردینگ نقل شده در گرین ص ۲۰۳)

به نظر زونیونسین (۱۹۹۰) که به نحوی نظام‌مند نظریه‌ی هیلفردینگ را تحلیل کرده است، تجدیدنظر در نظریه‌ی رقابت مارکس نقش اساسی را در آن ایفا کرده است. پس از هیلفردینگ تاریخ نظریه‌پردازی مارکسیستی در مورد سرمایه به دو شاخه تقسیم می‌شود، آنان که باور دارند که نظریه‌ی رقابت مارکس پابرجاست و آنان که به نوعی سرمایه‌داری انحصاری باور دارند. برخی از گروه دوم به صراحت می‌گویند قانون ارزش مارکس دیگر عمل نمی‌کند. اکثراً اما به‌جای این نتیجه‌ی منطقی سکوت کرده‌اند. از دید سیاسی آنان که استدلال اساسی «سرمایه‌ی مالی» را در مورد سرشت سرمایه‌داری پذیرفته‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند: اصلاح‌طلبان و انقلابیون سوسیالیست. نمونه‌ی گروه اول هیلفردینگ و کائوتسکی (بر/میریا/لسم ۱۹۱۴) هستند که اساساً استدلال می‌کنند که گرایش به سرمایه‌داری سازمان‌یافته امکان آن را ایجاد کرده است که سوسیالیست‌ها از ساختار اقتصادی با دموکراتیزه کردن دولت در جهت سوسیالیستی استفاده کنند. از جمله گروه دوم لنین و بوخارین هستند که بر «رقابت انحصاری» تأکید کرده‌اند بدون آن که مفهوم روشنی از آن به دست دهند.

لنین

اتخاذ نظریه‌ی هیلفردینگ توسط لنین همراه با تفاوتی مهم است. در حالی که هیلفردینگ انتظار داشت که رقابت کم‌تر شود لنین بر افزایش «رقابت انحصاری» و

رقابت در بین دولت‌ها که نتیجه‌ی ادغام سرمایه‌ی انحصاری و دولت است تأکید کرد. اما لنین «رقابت انحصاری» را تفهیم نمی‌کند. او صرفاً به روند ایگوپولی شدن و هم چنین رقابت در تولید و گردش کالا و در بخش بانکداری به‌عنوان گرایش لازم سرمایه‌داری اشاره می‌کند. اما علت عدم ثبات و رقابت در نظریه‌ی لنین ادغام سرمایه‌ی انحصاری و دولت است. در نتیجه این نوع رقابت از ابتدا سرشتی سیاسی و نه اقتصادی دارد. (لنین ۱۹۱۶ ص ۴۱۰) دلایل متعددی این تعبیر از لنین را تقویت می‌کند. اول، دلیل اصلی نگارش جزوه‌ی لنین سیاسی بود: توضیح سرشت امپریالیستی جنگ جهانی اول و مشی سوسیالیسم انترناسیونالیست. دوم، لنین نظر بوخارین (در ادامه می‌آید) را تأیید می‌کند که می‌گوید رقابت سرمایه‌داری از چارچوب ملی به سطح اقتصاد جهانی به‌صورت رقابت بین تراست‌های ادغام شده با دولت ارتقا یافته است. سوم، لنین نتیجه‌گیری صریح هیلفردینگ در مورد زوال قانون ارزش را نقد و نفی نمی‌کند.

شواهدی وجود دارد که لنین نظریه‌ی رقابت مارکس را از رقابت کامل نظریه‌ی نئوکلاسیک تمییز نمی‌دهد. او بدون یک بررسی انتقادی نتایجی را از هیلفردینگ می‌پذیرد که از اقتصاد دانان بورژوا اخذ شده و مخالف نظریه‌ی مارکس است. به عنوان مثال او «عمدتاً از [اوتو] جیدل» این ادعاها را می‌پذیرد: «بانک‌ها جای بازار سهام را گرفته‌اند»، «گرایش بانک‌ها به انحصار»، «هیچ شرکت صنعتی نمی‌تواند بدون کمک بانک‌ها وجود داشته باشد.» (لنین ۱۹۱۵ ص ۳۳۷) به نظر او دینامیسم تراکم و تمرکز سرمایه «سرمایه‌دارها را خلاف آگاهی‌شان به نوعی نظم نوین، یک دوره‌ی انتقالی از رقابت آزاد به اجتماعی شدن کامل سوق می‌دهد.» (لنین ۱۹۱۶ ص ۲۰۴) همچنین به نظر می‌رسد که لنین نظریه‌ی کمی رقابت را به مارکس نسبت می‌دهد. (همان جا ص ۲۰۰)

البته لنین نظریه‌ی ابرامپریالیسم کائوتسکی را که پیش‌بینی می‌کند رقابت سرمایه‌ی مالی - دولت‌ها در سطحی جهانی به ایجاد یک سرمایه‌ی مالی جهان شمول خواهد انجامید «مجرد، ساده‌انگار، و نادرست» (لنین ۱۹۱۵ ص ۲۰۰) می‌خواند. اما در عین حال او پیش‌بینی کائوتسکی را به لحاظ نظری رد نمی‌کند: «آیا می‌توان امکان مرحله‌ی جدیدی از امپریالیسم را در سطحی مجرد، یعنی یک مرحله‌ی آبرامپریالیسم را غیر قابل تصور دانست؟ خیر... شکی نیست که روند توسعه به‌سوی یک تراست جهانی

واحد می‌رود که همه‌ی شرکت‌ها و دولت‌ها را بدون استثنا خواهد بلعید.» (لنین ۱۹۱۵ ص ۱۱)
 بنابراین لنین با چشم‌انداز کائوتسکی فقط در زمینه‌های غیراقتصادی مخالف بود:
 «پریشانی، ... شتاب، ... تضاد، -- نه تنها اقتصادی بلکه همچنین سیاسی، ملی، و غیره.»
 (لنین ۱۹۱۵ ص ۱۴)

بوخارین

این گونه نظریات به‌طوری منظم‌تر و مفصل‌تر در *امپریالیسم و اقتصاد جهانی* (۱۹۱۵) بوخارین یافت می‌شود. بوخارین دو فرایند مربوط به یک‌دیگر تراکم و تمرکز سرمایه را تحلیل می‌کند. توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سرمایه را بین‌المللی می‌کند و اقتصاد جهانی را توسعه می‌دهد. همزمان اما انباشت سرمایه در هر کشور روند بین‌المللی‌شدن سرمایه را متحول می‌کند. (بوخارین ۱۹۱۵ ص ۸۰) مفهوم ملی‌شدن سرمایه نزد بوخارین رابطه‌ی نزدیکی با این باور دارد که رقابت آزاد تدریجاً با انحصارات جایگزین می‌شود و به تشکیل تراست‌های سرمایه‌ی دولتی می‌انجامد. (همانجا ص ۷۵-۷۳) همزمان بانک‌ها و سرمایه‌ی صنعتی درهم ادغام می‌شوند (سرمایه‌ی مالی به مفهوم هیلفردینگ) و انحصارات و دولت درهم ادغام می‌شوند (سرمایه‌داری دولتی). بر این اساس بوخارین استدلال می‌کند که رقابت در اقتصاد ملی محو می‌شود اما در اقتصاد جهانی شدت می‌گیرد. او سپس تاریخ اقتصاد جهانی را به دو دوره تقسیم می‌کند: قبل از قرن بیستم رقابت در اقتصاد جهانی محدود ولی در اقتصاد ملی شدید است. در دوران امپریالیسم رقابت به خارج اقتصاد ملی رانده و تبدیل به رقابت بین دولت-اقتصادهای ادغام شده در اقتصاد جهانی تبدیل می‌شود. به این ترتیب رقابت در بین شرکت‌های سرمایه‌داری به رقابت بین دولت‌های سرمایه‌داری «ارتقا» می‌یابد. (همانجا ص ۱۰۷)

از این نظریه برای توضیح جنگ جهانی اول استفاده شد. اما کائوتسکی در ابر امپریالیسم (۱۹۱۴) استدلال مشابه‌ای عرضه کرده بود با این تفاوت که پیش‌بینی می‌کرد که در سطح جهانی هم رقابت با تشکیل یک تراست سرمایه‌داری جهانی

جایگزین خواهد شد و به اختلافات بین سرمایه‌داران پایان خواهد داد. بوخارین چون لنین می‌پذیرفت که این امر به لحاظ نظری ممکن است. (همان جا ص ۵۲) اما استدلال می‌کرد که به دلیل توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری امکان عملی کمی دارد. (همانجا ص ۷۴)

آموزنده است چگونه لنین و بوخارین نظریه‌ی *آبرامپریالیسم* کائوتسکی را نه به لحاظ نظری که به جهت عملی رد می‌کنند. به این ترتیب نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری می‌تواند دو نتیجه‌ی سیاسی متضاد به‌دست دهد: شووینیسیم ملی و اصلاح‌طلبی سوسیالیستی هیلفردینگ و کائوتسکی و انترناسیونالیسم انقلابی لنین و بوخارین. به لحاظ نظری مشکل در درک نادرست از نظریه‌ی رقابت مارکس نهفته است. نظریه‌ی رقابت بوخارین با مارکس تفاوت مهمی دارد. نزد بوخارین رقابت آزاد قبل از توسعه‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری وجود داشته است. در واقع بوخارین ادعا می‌کند که آن رقابت به ظهور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کمک کرده است. (همان جا ص ۶۵) همچنین بوخارین بین اندازه و تعداد شرکت‌های «تولیدکننده‌ی کالا» و دامنه و شدت رقابت رابطه‌ی علت و معلول قائل می‌شود. رقابت «وسیع» است هنگامی که تعداد زیادی شرکت در یک صنعت باشند و «شدید» است وقتی تعداد کم اما شرکت‌ها بزرگ باشند. (همانجا ص ۱۱۹) اگر چه مانند مارکس او از رقابت درون یک صنعت و رقابت شرکت‌های صنایع مختلف صحبت می‌کند، بوخارین استدلال می‌کند که نظام سرمایه‌داری مدرن با سرشت نوعی جدید از «رقابت پیچیده» مشخص می‌شود که مبارزه‌ی ای است «در امتداد افقی و عمودی» (همانجا ص ۶۳) نتیجه‌ی اساسی این است که مبارزه‌ی رقابتی از حوزه‌ی اقتصاد به حوزه‌ی غیراقتصادی (سیاسی-نظامی) قلیان می‌کند. (همانجا ص ۶۴)

در نتیجه، نظریه‌ی ارزش کار مارکس توسط بوخارین در حوزه‌های اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی کنار گذاشته می‌شود. با پذیرش نظریه‌ی تراست سرمایه‌ی دولتی قیمت به نحوی اختیاری از ارزش جدا می‌شود. رقابت بین‌المللی مترادف با رقابت بین تراست‌های سرمایه‌ی دولتی می‌شود و توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری جهانی تضمین می‌کند که حداقل در برخی از اقتصادها دست‌دراز دولت‌های امپریالیستی قانون ارزش را حذف می‌کند. (همانجا ص ۱۱۵)

باران و سوئیزی

لنین و بوخارین این پرسش را که آیا نظریه‌ی ارزش کار مارکس هنوز کاربردی دارد، مسکوت گذاردند. باران و سوئیزی متوجه این مشکل شدند و نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری منسجم‌تری ارائه کردند.

«ما براین باوریم که زمانش فرا رسیده که این وضع را سامان دهیم و آن هم به نحوی آشکار و از بنیان. اگر از شیوه‌ی کار مارکس و انگلس پیروی و از شیوه‌ی تحلیلی قدرتمند [مارکس] استفاده‌ی کامل کنیم، نمی‌توانیم به وصله‌وپینه کردن الگوی رقابتی، که زیربنای نظریه‌ی اقتصادی اوست، اکتفا کنیم. ما باید تشخیص دهیم که رقابت، که رابطه‌ی غالب در اقتصاد قرن نوزدهم بریتانیا بود، دیگر در آن مقام نیست؛ نه در آن جا و نه در هیچ جای دیگر در جهان.» (باران و سوئیزی ۱۹۶۶ صص ۶-۵)

طرز برخورد آنها با مارکس شامل دو گام نظری است. اول، آنها ادعا می‌کنند که نظریه‌ی رقابت مارکس با فرض وجود تعداد زیادی شرکت‌های سرمایه‌داری فاقد قدرت در بازار شروع می‌کند. (همان جا صص ۴۲-۴۱) دوم، پس از پذیرش این ادعا که نظریه‌ی رقابت مارکس شبیه الگوی رقابت کامل نظریه‌ی نئوکلاسیک است، آسان می‌توان «اثبات» کرد که اقتصاد مدرن سرمایه‌داری با این الگو ناسازگار است.

«در نقطه‌ی مشخصی از فرایند تراکم و تمرکز سرمایه فرض این که تولیدکننده‌های منفرد آن قدر کوچک‌اند که بر قیمت تولیدات‌شان اثر بگذارند نقض می‌شود. هنگامی که این وضع در بخش‌های اقتصاد پیش آید که نقش غالب در عملکرد نظام به‌طور کل دارند، سرمایه‌داری از مرحله‌ی رقابتی به مرحله‌ی انحصاری گذر می‌کند.» (همان جا صص ۴۲)

باران و سوئیزی براساس این منطق استدلال می‌کنند که نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری باید نظریه‌ی ارزش کار مارکس را با نظریه‌ی قیمت نئوکلاسیک جایگزین کند تا از نظر منطق درونی و بیرونی یک‌پارچه باشد: «نظریه‌ی کارآمد عمومی قیمت برای اقتصادی که در آن شرکت‌های اولیگوپولی غالب‌اند نظریه‌ی سنتی قیمت انحصاری مکاتب کلاسیک و نئوکلاسیک است.» (همان جا صص ۴۲)

بازنگری نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری

چکیده‌ی نقد نظریات پسامارکسی سرمایه‌ی انحصاری از قرار زیر است. اول، این ادعا نادرست است که نظریه‌ی رقابت در مارکس و نظریه‌ی نئوکلاسیک مشابه‌اند. همان طور که می‌دانیم نزد مارکس هدف شرکت سرمایه‌داری بازتولید و توسعه‌ی سرمایه است و رقابت نتیجه‌ی این امر است و بنابراین مفهومی است پی‌برنده (هوریستک). بر عکس، رقابت کامل نظریه‌ی نئوکلاسیک الگویی تخیلی از بازار است. فعالیت شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری که برخلاف الگوی رقابت کامل است که توسط نظریه‌پردازان پسا کینزی و پسا مارکسی کشف دوباره شده است در نظریه‌ی انباشت سرمایه و رقابت مارکس بنیادی است. (شیخ ۲۰۱۶ فصول ۱۱-۷)

دوم، نظریه‌پردازان سرمایه‌داری انحصاری اعتراف می‌کنند که مارکس نیاز به چنین نظریاتی را مطرح نکرده است. (سوئیزی ۱۹۸۱ و فاستر ۱۹۸۶ فصل ۳) ادعای آنان اینست که مارکس جنبش ادغام اواخر قرن نوزدهم را پیش‌بینی نکرده بود که گرچه تأیید نظریه‌ی تراکم و تمرکز سرمایه او بود اما نظریه‌ی نظام سرمایه‌داری رقابتی او را رد کرده است. اما، همان‌طور که در بالا استدلال شد و ویکس (۱۹۸۱ ص ۱۵۳) نیز استدلال کرده است، این ادعا که مارکس یک نظریه‌ی کمی رقابت داشته نادرست است. اما اجازه دهید این ادعا را بیشتر ارزیابی کنیم که مارکس نظریه‌ی کمی در مورد رقابت داشته و بر اساس این متن.

«کارزار رقابت از طریق ارزان کردن قیمت کالاها صورت می‌گیرد. دیگر شرایط را اگر ثابت فرض کنیم، ارزان‌تر شدن کالاها از طریق [افزایش] بهره‌روی کار صورت می‌گیرد که خود در گروهی میزان تولید است. بنابراین، سرمایه‌های بزرگ‌تر سرمایه‌های کوچک‌تر را مغلوب می‌کنند. هم‌چنین باید یادآور شد که در توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری میزان حداقل سرمایه در هر رشته در شرایط عادی افزایش می‌یابد. بنابراین سرمایه‌های کوچک‌تر توسط سرمایه‌های بزرگ صنعتی که هنوز گه‌گاه و به‌طور نا کامل کنترل را به دست آورده‌اند به حاشیه رانده می‌شوند. آن‌جا رقابت در رابطه‌ی مستقیم با تعداد و رابطه‌ی معکوس با اندازه‌ی سرمایه جریان دارد.» (مارکس ۱۸۶۷ ص ۷۷۷)

مارکس ادامه می‌دهد: «در هر رشته‌ی صنعت تمرکز زمانی به حد مفراط می‌رسد که همه‌ی سرمایه‌ها در یک سرمایه‌ی واحد ترکیب شوند.» (همان جا ص ۷۷۹)

در این مورد به مطلب زیر باید توجه کرد. اول، مطلب فوق محدود به دوره‌ی تاریخی مشخصی است، زمانی که صنعت بزرگ «هنوز گه‌گاه و به‌طور ناکامل کنترل را به دست آورده» است. در این حوزه‌ی تولید است که صنعت بزرگ هنوز غالب نیست و توسعه‌ی سرمایه‌داری هنوز در دوران کودکی است که «رقابت در رابطه‌ی مستقیم با تعداد» در جریان است. (برای بحث مفصل این شرایط نگاه کنید به مارکس ۱۸۶۷ فصل ۱۵؛ همین‌طور استیندل ۱۹۵۲ صص ۵۵-۴۰). نظریه‌ی تراکم مطلق نیز به تحلیل این شرایط می‌پردازد.

دوم، اگر کسی هنوز مدعی باشد که نقل‌قول بالا از مارکس زمینه‌ساز نظریه‌ی سرمایه‌ انحصاری است استدلال‌اش با مشکل بنیادی روش‌شناختی روبرو می‌شود: نظریه‌ی مذکور ممکن است روی پای خود بایستد اما نمی‌تواند مدعی باشد که ادامه‌ی اندیشه‌ی مارکس است یا در تداوم نظریه‌ی او و همان‌طور که دیدیم به نفی نظریه‌ی ارزش کار مارکس ختم می‌شود. بنابراین نمی‌توان نقل‌قول بالا را پایه‌ی این ادعا کرد که مارکس نظریه‌ی کمی رقابت داشت که اساساً با نظریه‌ی نئوکلاسیک یکسان است بدون توجه به تفکر عمومی او و به شرایط تحول تکنیکی تولید، دسترسی به اعتبار، درجه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری، تفاوت‌ها در نرخ رشد، و امثالهم.

سوم، امر مقدار سرمایه‌ی ثابت لازم و تحرک سرمایه از جمله عوامل مورد توجه نظریه‌پردازان سرمایه‌داری انحصاری است. در جلد سوم سرمایه مارکس استدلال می‌کند که زمان لازم برای فرایند تساوی نرخ‌های سود از میزان سرمایه‌ی ثابت و دیگر عوامل تکنیکی تأثیر می‌پذیرد. اما نزد مارکس میزان بالاتر سرمایه‌ی ثابت به معنی نرخ سود به‌طور مستمر بالاتر از نرخ متوسط سود نیست. (مارکس ۱۸۹۴ صص ۳۱۱-۳۱۰)

مارکس اضافه می‌کند که «نوسان سود که در هر رشته به‌طور متناوب در سال‌هایی بالاتر و در سال‌هایی پایین‌تر هستند... باید مورد توجه لازم قرار گیرد.» (همان جا ص ۲۰۸)

یک آزمون تجربی مناسب بررسی وضع صناعی است که سرمایه‌ی ثابت آن‌ها بالاتر و پایین‌تر از حد متوسط هستند دوره‌ی گسترش و انقباض را تجربه می‌کنند.

زمان لازم برای چرخش نرخ سود آنان به طور مستقیم با میزان سرمایه ثابت‌شان رابطه دارد. در کشاورزی نوسان قیمت‌ها و نرخ سود عملاً بیشتر است. (همان جا صص ۲۱۴-۲۱۲؛ کلیفتون ۱۹۸۳)

چهارم، مارکس شک داشت که سرمایه‌داران به تباری پایدار بر سر قیمت‌ها دست یابند. او چند دلیل برای چنین باوری را متذکر شده است. دو عامل برجسته‌تر این‌ها هستند. تحولات تکنولوژیک دایم علیه تباری در قیمت عمل می‌کنند. (مارکس ۱۸۹۴، ص ۱۸۹) دوران صنعتی به طور منظم علیه چنین تباری عمل می‌کند. مارکس می‌گوید که هر رکود مهم رقابت عادی را تبدیل به «پیکاری آتشین» برای سهم بیشتر از بازار تبدیل می‌کند. (همانجا صص ۸۶-۲۸۵)

پنجم، قیمت‌گذاری شرکت‌های عظیم که از دهه‌ی دوم قرن بیستم رایج شده است با مفهوم کلاسیک و مارکسی قیمت‌تولیدی قابل‌انطباق است و می‌تواند از آن طریق توضیح داده شود. (باتونیک ۱۹۸۸ ص ۱۸) بنابراین اگر چه شرکت‌های سرمایه‌داری کنترل کمی بیشتری بر اوضاع بازار به دلیل ظرفیت تولید بیشتر دارند اما تغییر کیفی‌ای ایجاد نشده که گواه مرحله‌ی جدیدی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به‌عنوان سرمایه‌ی انحصاری باشد. بررسی تاریخچه‌ی قیمت‌گذاری اداری نشان می‌دهد که کاربرد این‌ها عمدتاً برای مواردی از این قبیل است: احتساب التزامات سرمایه‌ی ثابت، نوسان دائم میزان استفاده از ظرفیت تولید در طول چرخش اقتصادی، و توسعه‌ی شرکت‌های دارای چند واحد تولیدی و یا آن‌ها که چند نوع کالا تولید می‌کنند. (کلیفتون ۱۹۸۳؛ سملر ۱۹۸۴ ص ۴۳)

کلام آخر

اول، لازم است که محدودیت این نوشته را که گوشه‌ای از پژوهش من در سال‌های ۱۹۸۷-۹۱ است بگویم. واضح است که این پژوهش ادبیات مرتبط سال‌های بعد را دربر نمی‌گیرد. گرچه نظریات وابستگی عمدتاً به حاشیه رانده شده‌اند، نظریاتی که کماکان بر حوزه‌ی گردش به‌جای حوزه‌ی تولید در تحلیل اقتصاد جهانی تکیه دارند هنوز مطرح‌اند که یا نظریه‌ی مارکس را مستقیماً به چالش می‌کشند و یا «تعبیر جدیدی»

مناسب با نظریات وابستگی ارائه می‌کنند. این‌ها البته نیاز به بررسی انتقادی دارند. اگرچه نظریه‌های سرمایه انحصاری هنوز متداول هستند اما به نظر من کوششی بهتر از باران و سوئیزی در این زمینه انجام نشده است.

دوم، با استدلال این که نظریه‌های سرمایه‌داری انحصاری نقض نظریه‌ی مارکس هستند من نتیجه نمی‌گیرم که این‌ها «غلط‌اند» مگر در جایی که نشان داده‌ام که منطق درونی درستی ندارند یا با واقعیت اقتصادی جور در نمی‌آیند. آنچه که مسلم است کارآمدی سیاسی این نظریات تردید دارد چون هر دو گرایش انقلابی و اصلاح‌طلب از یک دست نظریه استفاده می‌کنند تا منظور سیاسی خود را توجیه کنند. به نظر من نظریه‌ی ارزش کار مارکس در پیش‌بینی سیر کلی توسعه‌ی سرمایه‌داری از اواخر قرن نوزدهم تاکنون موفق بوده است. اثر بارزش انور شیخ سرمایه‌داری: رقابت، اختلاف، بحران‌ها (۲۰۱۶) با استفاده از نظریه‌ی مارکس که با برخی دانسته‌های اقتصادی قرن بیستم ترکیب شده هم به لحاظ نظری و هم از نظر تجربی تاریخ سرمایه‌داری به‌ویژه در ایالات متحده را به‌طور تحسین‌آمیزی ترسیم کرده است.

سوم، اکثر نظریات مارکسیستی امپریالیسم برپایه‌ی نوعی نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری بنا شده‌اند. اما نظریات سرمایه‌داری انحصاری خود ناشی از درک نادرست نظریه‌ی سرمایه، انباشت آن، و رقابت در مارکس بنا شده‌اند. در این زمینه جزوه‌ی لنین و کتاب باران و سوئیزی به دلیل محبوبیت در بین فعالین سوسیالیست نقش اساسی داشته‌اند. اما نظریه‌ی ارزش کار مارکس هم از طریق نظریه‌ی انباشت اولیه‌ی سرمایه گرایش استعماری را توضیح می‌دهد، و هم از طریق مفهوم سرمایه به‌مثابه ارزش خودگستر و در نتیجه گرایش به گسترش برون‌مرزی، امپریالیسم را. در واقع تقسیم تاریخ سرمایه‌داری به دو دوره‌ی رقابتی و انحصاری نه‌تنها عدم درک از مارکس و نفی بی‌جای نظریه‌ی او علی‌رغم استثمار آسیا، آفریقا، و قاره‌ی آمریکا، سرمایه‌داری اروپا در قرون هجدهم و نوزدهم را «مترقی» معرفی می‌کند!

قدردانی: از روزبه مستوفی که متن فارسی را ویرایش کرد و حسن مرتضوی که در ترجمه‌ی واژه‌های مارکس یاری‌ام می‌کند سپاسگزارم.

متن فارسی ترجمه‌ی آزادی است از متن زیر:

[“On Dependency School and Monopoly Capitalism Theory”](#)

Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism, 19 August 2018.

منابع

- Baran and Sweezy. *Monopoly Capital*. Monthly Review Press. 1966.
- Botwinick, Howard I. *Wage Differentials and Competition of Capitals: A New Explanation Inter- and Intra-Industry Wage Differentials Among Workers of Similar Skill*. Ph.D. dissertation, New School for Social Research, 1988.
- Bukharin, Nikoli. ***Imperialism and World Economy***. The Merlin Press. 1915/The Merlin Press, 1072.
- Clifton, J. “Administrated Prices in the Context of Capitalist Development.” *Contributions to Political Economy*, Vol. 2, pp. 23-38. 1983.
- Dore, Elizabeth. “Dependency Theory”, in ***A Dictionary of Marxist Thought***, Bottomore, Tom, Laurence Harris, V. G. Kiernan, and Ralph Miliband (eds.) 1983.
- Green, Roy. "Rudolf Hilferding," in *Marxian Economics*, The New Palgrave, 1990, pp. 201-04.
- Foster, John Bellamy. *The Theory of Monopoly Capitalism*. Monthly Review Press, 1986.
- Hilferding, Rudolf. ***Finance Capital: A Study of the Latest Phase of Capitalist Development***. 1910/Routledge & Kegan Paul, 1985.
- Kautsky, Karl. *Ultra-Imperialism*. 1914.
- Lenin, V. I. “Introduction.” In N. Bukharin, *Imperialism and World Economy*. 1915.

—————. *Imperialism: The Highest Stage of Capitalism*. 1916. Collected Works, Volume 22, Progress Publishers, 1974.

—————. “*Notes on Imperialism.*” 1968, in Collected Works, Volume 39, Progress Publishers, 1974.

Marx, Karl. *Grundrisse: An Introduction to Critique of Political Economy*. 1857/Penguin Books, 1973.

—————. *Capital: A Critique of Political Economy. Volume 1*. 1867/Vintage Books 1977.

—————. *Capital: A Critique of Political Economy. Volume 2*. 1867/Vintage Books 1981.

—————. *Capital: A Critique of Political Economy. Volume 3*. 1894/Vintage Books/1981.

Nayeri, Kamran. **The Role of Competition in Theories of Late Capitalist Development**. 1992

Nayeri, Kamran and Alireza Nassab. “**The Rise and Fall of the 1979 Iranian Revolution: Its Lessons for Today.**” 2006.

Semmler, Willi. *Competition, Monopoly, and Differential Profit Rates: On the Relevance of the Classical and Marxist Theories of Production Prices for Modern Industrial and Corporate Pricing*. 1984.

Shaikh, Anwar. “Political Economy of Capitalism: Notes on Dobb’s Theory of Crisis.” *Cambridge Journal of Economics*. Vol. 2, No. 2, pp. 233-51. 1978.

—————. *Capitalism: Competition, Conflict, Crises*. 2016.

Steindl, Joseph. *Maturity and Stagnation of American Capitalism*. Monthly Review Press, 1952.

Trotsky, Leon. **Results and Prospects**. 1906.

Sweezy, Paul. *Four Lectures on Marxism*. Monthly Review Press, 1981.

Weeks, John. *Capital and Exploitation*. Princeton University Press. 1981.